

هنجاری بودن معنا

سید محمدعلی حجتی *

هومن محمد قربانیان **، لطف‌الله نبوی ***، ارسلان گل‌فام ****

چکیده

بسیاری از فیلسوفان مدعی هستند که معنا و محتوای سمانتیکی زبان، امری هنجاری است، یعنی معنای یک کلمه تعیین‌کننده الگوی درست‌کاربرد بوده و این الگو را تجویز می‌کند. مهم‌ترین استدلال‌هایی که فیلسوفانی مانند کریپکی و بوکوسیان به نفع هنجاری بودن معنا ارائه داده‌اند بر مفاهیمی مانند «قواعد»، «کاربردهای صحیح»، و «امکان خطای سمانتیکی» استوار است. اما برخی فلاسفه، ادعای هنجاری بودن معنا را زیر سؤال برده و انتقاداتی به آن وارد کرده‌اند. در این مقاله از این نظریه که هنجارهای زبانی ریشه در جنبه اجتماعی زبان دارند دفاع می‌شود؛ یعنی معنای کلمات به خودی خود، در مورد کاربردهای صحیح و ناصحیح بی‌طرف است، اما قوانین اخلاقی یا اجتماعی هر جامعه هنجارهایی را به زبان تحمیل می‌کند.

کلیدواژه‌ها: هنجاری بودن معنا، پیروی از قواعد، دانش عمومی، اشتباهات سمانتیکی.

۱. مقدمه

هنجاری بودن معنا (normativity of meaning) از بحث‌های جدید فلسفه منطق محسوب می‌شود که به دنبال نظریه‌های معناداری مطرح شده است، اما کم‌تر از دیگر موضوعات به

* دانشیار گروه فلسفه، دانشگاه تربیت مدرس (نویسنده مسئول) hojatima@modares.ac.ir

** دانشجوی دکتری دانشگاه تربیت مدرس hmg100@yahoo.com

*** دانشیار گروه فلسفه، دانشگاه تربیت مدرس nabavi_1@modares.ac.ir

**** دانشیار گروه زبان‌شناسی، دانشگاه تربیت مدرس golfamar@modares.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۳/۱۴، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۴/۲۷

آن پرداخته شده است. این که آیا معنا صرفاً امری توصیفی است یا جنبه هنجاری نیز دارد سؤال مهمی است که پاسخ آن، مسئله چستی معنا را روشن تر می کند. حتی برخی فلاسفه، نحوه پاسخ به این سؤال را آزمونی برای نظریه های معناداری می دانند؛ یعنی هر نظریه معناداری که پاسخ روشنی برای این مسئله داشته باشد، از دیگر نظریه ها وضعیت بهتری دارد (Wikfross, 2001: 203). از نظر تاریخی شاید بتوان گفت بحث درباره هنجاری بودن معنا با این ایده ویتگنشتاین آغاز شد که معنای یک کلمه کاربردهایش است^۱ و چون هر کاربردی مستلزم داشتن قواعدی است، بلافاصله بحث از قواعد در معناداری به میان می آید. بسیاری از فیلسوفان، مانند پیتر وینچ، به این نکته اشاره کرده اند که ایده تبعیت از یک قاعده (following a rule) منطقیاً از ایده اشتباه کردن جدایی ناپذیر است؛ اگر بتوان در مورد فردی گفت که آیا او از یک قاعده پیروی می کند یا نه، متعاقباً می توان پرسید آیا او این کار را به درستی انجام می دهد یا نه (Winch, 1963: 33). یعنی امکان رعایت نکردن یک قاعده، به معنای امکان اشتباه و خطا است. تبعیت نکردن از قاعده، معادل رفتار اشتباه بوده و یک فرد رفتار اشتباه است اگر و تنها اگر او نباید به شیوه کنونی اش رفتار کند. بدین ترتیب بایدهای هنجاری ظهور می کنند. کریپکی نیز در هنگام بررسی ایده پیروی از قاعده، در نهایت به این نتیجه می رسد که معنا امری هنجاری است (Kripke, 1982: 37).

اما مشکل زمانی دوچندان می شود که قبل از پاسخ به این پرسش که «آیا معنا امری هنجاری است؟»، باید بدانیم «هنجاری بودن یعنی چه؟». در مقام عمل وقتی صحبت از هنجار می کنیم، اگرچه تفاوت های آن را با قانون یا قرارداد یا چیزهای دیگر به طور مبهم درک می کنیم، می توانیم کارمان را بدون دانستن تعریفی دقیق و صریح از هنجار جلو ببریم، اما در مقام نظر، چیزی هنجاری نامیده می شود که نوعی «باید» در آن نهفته باشد. پس برای روشن تر شدن مفهوم هنجار، لازم است به درک بهتری از انواع «باید» برسیم.

۲. انواع بایدهای هنجاری

مردم عموماً دو دسته اصلی «باید» را از هم متمایز می کنند: بایدهای اخلاقی، و بایدهای عقلانی.

بایدهای اخلاقی آنهایی هستند که به سبب قواعد اخلاقی جنبه اجباری پیدا می کنند؛ مثلاً اگر نوروژ نزدیک باشد و علی قول داده باشد که در خانه تکانی کمک کند، و مادر تمیز کردن آشپزخانه را به او محول کند، آن گاه علی باید (اخلاقاً) آشپزخانه را تمیز کند.

بایدهای عقلانی آنهایی هستند که به سبب قوانینی که عقل به صدق آن‌ها حکم می‌کند وجه اجباری پیدا می‌کنند. مثلاً اگر قرار باشد علی به اصفهان سفر کند و پرواز به اصفهان فقط ساعت ۴ باشد و فاصله خانه علی تا فرودگاه نیز ۱ ساعت زمان ببرد، آن‌گاه علی باید (عقلاً) قبل از ساعت ۳، خانه را به مقصد فرودگاه ترک کند.

همچنین می‌توان برای بایدهای هنجاری سه ویژگی را برشمرد:

۱. در بحث بایدهای هنجاری، نوعی جنبه عملیاتی بودن دیده می‌شود؛ یعنی موضوع این بایدها نوعی عمل است، به نحوی که اگر قرار است چیزی به دست آید یا نتیجه‌ای حاصل شود، رخ دادن آن عمل ضروری خواهد بود، حتی اگر آن عمل در قالب بیان یک جمله، مانند افعال گفتاری، باشد. به تعبیر دیگر، باید آن عمل رخ دهد تا شاهد تأثیرگذار بودن باید در مخاطب باشیم؛

۲. بایدهای هنجاری تعیین‌کننده نحوه عمل نیستند، یعنی چه هنجارهای اخلاقی و چه هنجارهای عقلانی به‌تنهایی قدرت آن‌که فردی را مجبور به عمل کنند ندارند. به عبارتی دیگر اگرچه نوعی باید در کار هست، فرد مجبور نیست به آن پاسخ دهد؛

۳. بایدهای هنجاری نوعی فشار و انگیزه برای عمل به وجود می‌آورند و مخاطب خود را برای انجام عملی خاص تحت فشار قرار می‌دهند. یعنی اگر فردی باور داشته باشد که راه رسیدن به وضعیت x از عمل به هنجار y می‌گذرد، آن‌گاه اگر بخواهد به وضع x برسد این انگیزه را در خود احساس می‌کند که مطابق y عمل کند.^۲

هم بایدهای اخلاقی و هم بایدهای عقلانی ویژگی‌های فوق را دارند، اما ویژگی دیگری که سبب تفاوت این دو نوع باید می‌شود آن است که در بایدهای اخلاقی نوعی «درخواست» یا «تقاضا» (demanding character) دیده می‌شود در حالی که بایدهای عقلانی «توصیه‌کننده» (recommending character) هستند.

تفاوت بایدهایی که خصیصه درخواست‌کنندگی دارند با بایدهایی که توصیه‌کننده هستند را می‌توان در تفاوت فعل گفتاری (speech act) نهفته در آن‌ها جست‌وجو کرد؛ برای بیان یک باید، معمولاً از جملات دستوری استفاده می‌شود، مانند:

- شما باید عمل A را در شرایط C انجام دهید!

- عمل A را در شرایط C انجام بده!

از آنجایی که هم در مورد درخواست‌ها و هم در مورد توصیه‌ها از فرم‌های دستوری فوق استفاده می‌شود، نمی‌توان صرفاً به کمک ظاهر و صورت جملات، درخواست‌ها را

از توصیه‌ها متمایز کرد. پیتر شولت (Peter Schulte) روش ابداعی جالبی برای متمایز کردن این دو نوع باید پیشنهاد کرده است. طبق پیشنهاد شولت، تفاوت میان درخواست و توصیه را می‌توان با اندکی اصلاح بر نظریه فعل گفتاری جان سرل^۳ توضیح داد. او این اصلاحیه را «نظریه استاندارد فعل گفتاری» (standard speech act theory) نامیده است (Schulte, 2009: 164). بدین ترتیب علت تفاوت درخواست و توصیه، «شرط صداقت» (sincerity condition) آن‌هاست. شرط صداقت افعال گفتاری شرطی است که برآورده شدن آن برای صادقانه دانستن فعل گفتاری لازم باشد. شولت شرط صداقت درخواست‌ها و توصیه‌ها را به صورت زیر بیان می‌کند:

شرط صداقت توصیه‌ها: من چه کاری می‌خواستم انجام دهم اگر دقیقاً در وضعیت شما قرار داشتم.

شرط صداقت درخواست‌ها: من چه کاری از شما می‌خواهم که انجام دهی. همان‌طور که دیده می‌شود، «آنچه من می‌خواهم انجام شود» در توصیه‌ها به صورت شرطی بوده، اما در درخواست‌ها غیر شرطی است. پس تفاوت در نوع «خواستن» (خواستنی که در باید موجود در هنجار وجود دارد) موجب تفاوت توصیه و درخواست می‌شود. در ادامه بررسی خواهیم کرد که اگر فرضاً معناداری امری هنجاری باشد، از کدام دسته باید‌ها خواهد بود.

۳. صورت‌بندی فرضیه هنجارمندی

پاسخ به این سؤال که «آیا معنا هنجارمند است؟» یا «آیا معنای کلمات به وجود آورنده نوعی هنجار است؟» بدون تعیین ماهیت معنا مشکل است، اما می‌توان به جای صحبت از ماهیت معنا، از برخی کاربردهای زبانی که بحث ماهیت معنا را دور زده و پاسخ آن را مفروض قلمداد می‌کنند استفاده کرد و بررسی کرد در چه مواردی میان «معنا» و «هنجار» رابطه و نسبتی برقرار می‌شود. معمولاً از «معنا» و «معناداشتن» در جملاتی شبیه زیر استفاده می‌شود تا ارتباطات زبانی لازم میان کاربران برقرار شود؛ مثلاً جملات زیر معنای کلمات را برای کسی که قصد آموختن انگلیسی دارد روشن می‌کنند:

۱. بیان قاعده استفاده از یک عبارت زبانی؛ مثلاً simultaneous در میان انگلیسی‌زبانان به معنای رخدادن دو یا چند حادثه در یک زمان واحد است.
۲. بیان قاعده‌های عرفی استفاده از یک عبارت زبانی؛ مثلاً در انگلیسی simultaneous به

معنای رخ دادن دو یا چند حادثه در یک زمان واحد است، اما concurrent به معنای رخ دادن دو یا چند حادثه موازی و موافق در یک زمان واحد است.

۳. برای درخواست استفاده از قاعده‌ای خاص در مورد یک عبارت زبانی؛ مثلاً در انگلیسی وقتی فردی در جمله‌ای قصد بیان رخ دادن دو یا چند حادثه متفاوت با هم در زمان واحد را دارد، باید به جای concurrent از simultaneous استفاده کند.

همان‌طور که می‌بینیم در حالت اول صرفاً معنای کلمه‌ای بیان شده است، یعنی آنچه در انگلیسی قاعده استفاده از کلمه simultaneous را مشخص می‌کند. در این نوع جملات اگرچه معناداری و ارائه معنا منظور است، هیچ بایندی بیان نمی‌شود. در حالت دوم، برخی قاعده‌های عرفی درباره معناداشتن برخی کلمات بیان می‌شود و نوعی فشار و انگیزه نامحسوس را در مخاطب ایجاد می‌کند که کلمات را به شیوه‌ای خاص به کار ببرد، اما مخاطب می‌تواند این بایند را نادیده بگیرد و هر دو کلمه را هم معنا قلمداد کند (البته در این صورت در عرف به اشتباه یا جهل در مورد تفاوت معنای آن دو کلمه متصف می‌شود)، اما در حالت سوم، هنجارمندی قاعده‌های معناداری کاملاً خود را آشکار می‌کند. همین فشار به کاربر زبان به رفتاری خاص از طریق معناداری سبب پرداختن به بحث هنجارمندی معنا بوده است. همچنین وقتی از حالت اول به سمت حالت سوم پیش می‌رویم، به تدریج شرایط خاص استفاده از عبارات زبانی نیز پررنگ‌تر می‌شوند. در حالت سوم، شرط «حوادث غیر موافق» به روشنی ذکر شده است، همچنین بایدها جنبه درخواست به رفتار به شیوه‌ای خاص را با شدت بیشتری ابراز می‌کنند. این بایدهای معنایی، بیش‌تر شبیه بایدهای اخلاقی هستند که مخاطب را با نیروی انگیزشی به انجام آنچه باید انجام شود ترغیب می‌کنند.

در بررسی مقدماتی که تا بدین جا انجام دادیم، بسیار کم به بعد معناساختی بایدها توجه شد و فقط این نکته روشن شد که این بایدها درباره معنای عبارات‌های زبانی بود و معنای عبارات‌ها آن چیزی است که در معناسازی و معناداری مطرح می‌شود. بدین ترتیب چگونه معنا می‌تواند هنجاری باشد؟ معنا در نظریه‌های گوناگون، ماهیتی متفاوت دارد که متناسب با نقش آن در نظریه‌ها تغییر می‌کند، مثلاً در نظریه‌های قراردادی‌گرایانه (conventionalist theories) معنا از قراردادهای زبانی حاصل می‌شود، یا در نظریه‌های کاربردی (use theories) معنا معادل الگوی کاربرد، یا در نظریه‌های گزاره‌ای (propositional theories of meaning) معنا معادل گزاره‌ای است که یک جمله بیان می‌کند. اما چه خصیصه عملی

رفتاری در معناداری می توان یافت که باید به آن مربوط باشد؟ می توان پیشنهاد داد که همه جملاتی که بیان کننده معنای کلمات هستند، مانند جملات حالت های اول و دوم و سوم، دارای نوعی باید اما از نوع درخواست هستند؛ این پیشنهاد را می توان در فرضیه زیر صورت بندی کرد:

فرضیه هنجارمندی: به ازای همه عبارات زبانی مانند w به معنای m که در شرایط c استفاده می شوند، اگر w به معنای m در شرایط c باشد آن گاه جملات یا اظهاراتی مانند « w به معنای m در شرایط c است» می توانند برای بیان یک باید یا هنجار، البته به صورت یک درخواست، استفاده شوند.

اکنون با داشتن یک فرضیه مشخص سعی می کنیم استدلال هایی که در موافقت یا مخالفت با فرضیه هنجاری بودن معنا آمده اند را بررسی کنیم. اما لازم است به این نکته توجه کنیم که تعداد کمی از فیلسوفان و منطق دانان پاسخ قاطعی به این مسئله داده اند.^۴ این عدم قطعیت در مورد هنجاری بودن یا نبودن معنا به علت آن است که کم تر به ریشه های تولید معنا توجه شده است و اکثر نظریه های معناداری صرفاً به تعیین ماهیت معنا پرداخته اند و کم تر سعی کرده اند توضیح دهند این ماهیت، هر چه که باشد، از کجا و طی چه فرایندی به وجود می آید. استدلال زیر نشان می دهد که چرا قبل از پاسخ دادن به مسئله ریشه های معناداری، پرداختن به بحث هنجاری بودن معنا مشکل است:

دلایل بسیاری وجود دارد که معناداری کلمات امری هنجاری نیست، همچنین دلایل بسیاری نشان می دهند که معناداری کلمات هنجاری است؛ اگر معنای کلمات به طرق گوناگون تولید شود آن گاه ممکن است برخی از آنها به معنا جنبه هنجاری داده و برخی دیگر معنای کلمات را به صورت توصیفی بیان کنند. بنابراین احتمالاً معنای کلمات از طرق متفاوت تولید و معین می شود. پس، اگر معنا هنجاری باشد آن گاه این خصیصه را از نحوه به وجود آمدن خود کسب می کند.

مثلاً معنای کلمات، طبق نظریه های کاربردی معناداری، از الگوی حاکم بر نحوه کاربرد کلمات حاصل می شود. این الگوها و قاعده های کاربرد، خصلت درخواست کنندگی دارند، یعنی به کاربر زبان به صورت غیر مشروط می گویند که در شرایط c چگونه از کلمات استفاده کند. پس نوع باید موجود در آنها از نوع بایدی است که در فرضیه هنجارمندی پیشنهاد شده است. بدین ترتیب نظریه کاربردی معنا با فرضیه هنجارمندی انطباق خوبی دارد.

اما از انطباق نظریه کاربردی معناداری با فرضیه هنجارمندی نمی‌توان درستی این فرضیه را نتیجه گرفت و حکم کرد که در جملات بیان‌کننده معنای کلمات، نوعی هنجار نهفته است. همان‌طور که گیبارد به درستی اشاره کرده است (Gibbard, 1994: 105) درستی و صدق فرضیه هنجارمندی معنا، صدقی مفهومی و ضروری است و نه صدقی که صرفاً طبق استلزام مادی حاصل شده باشد. یعنی برای صادق دانستن این فرضیه، طریقه شکل‌گیری معنای کلمات به گونه‌ای باید باشد که ضرورتاً به نوعی هنجار منتهی شود. در ادامه به بررسی آرای موافقان و مخالفان هنجاری بودن می‌پردازیم و نشان می‌دهیم که موضع مخالفان قوی‌تر از موافقان هنجاری بودن است.

۴. مخالفان هنجاری بودن معنا

برخی از نظریه‌پردازان معناداری، به مسئله هنجاری بودن آن نپرداخته و آن را امری جدا از معناداشتن کلمات زبان قلمداد می‌کنند، خصوصاً اگر این بحث در زبان‌شناسی مطرح شود، از قبیل موضوعاتی که در انواع گرامر و نحو مطرح است تا نظریه‌های چامسکی. در هیچ‌کدام از این موارد هنجاری بودن معنا، نقشی در نظریه معناداری، حداقل به شکلی که بتوان آن را با فرضیه هنجارمندی مقایسه کرد، ندارد. حتی در مباحث فلسفه زبان نیز همین رویه برقرار است. برای مثال بسیاری از نظریه‌ها که حول معمای فرگه^۵ شکل گرفته‌اند چنین وضعیتی دارند.^۶ در ادامه به بررسی آرای افرادی می‌پردازیم که یا معتقد به مستقل بودن معناداری از هنجارمندی هستند یا از اساس معنا را غیر هنجاری می‌دانند.

۱.۴ انکار هنجارمندی معنا با نقد استدلال مدافعان آن

در سال‌های بعد از انتشار نظریه کریپکی در ۱۹۸۲، شعار «معناداری امری هنجاری است» توجه طرف‌داران و منتقدان را به خود جلب کرد. اشکال بحث کریپکی این بود که قرائت‌های متفاوتی از استدلال او ارائه شد، زیرا دقیقاً مشخص نبود بحث او درباره «معنا گوینده» (speaker meaning) است یا «معنا در زبان عمومی» (meaning in public language). همچنین درباره معنای باید و انواع آن بحثی نشده بود. بر این اساس جمعاً از منتقدان سعی کردند با صورت‌بندی دقیق استدلال کریپکی، نقاط ضعف آن را نشان دهند.^۷ یکی از صورت‌های اصلی استدلالی که مورد حمله منتقدان بود به قرار زیر است:

الف) عباراتی مانند e وجود دارند که در نزد کاربر s، e به معنای m است، بنابراین برخی اعمال وجود دارند که s باید (نباید) آن‌ها را انجام دهد (جملاتی وجود دارند که او باید یا نباید به کار ببرد) و برخی اعمال وجود دارند که s مجاز (غیر مجاز) است که انجام دهد.

در استدلالی که در بالا آمد دربارهٔ ذات و طبیعت باید صحبتی نشده است. به منظور رفع این نقص تلاش‌هایی شده است که دقیق‌ترین آن‌ها دو مورد زیر است (Hattiangadi, 2006: 224):

ب) s باید از کلمهٔ e برای اشاره به شیء o استفاده کند اگر و تنها اگر o دارای ویژگی f باشد (این صورت‌بندی به تر تجویز (prescriptivity) معروف است).

ج) s به درستی کلمهٔ e را در مورد شیء o استفاده می‌کند اگر و تنها اگر o دارای ویژگی f باشد (این صورت‌بندی به تر درستی (correctness) معروف است).

هنجاری‌بودن آن گونه که مورد نظر کریکی است از پیروی از قاعده‌های زبانی ریشه می‌گیرد. شاید سراسرترین استدلال به نفع هنجاری‌بودن معنا این‌گونه باشد که درک یک مفهوم معادل پیروی از قاعده‌ای است که کاربرد درست و صحیح آن را بیان می‌کند. قواعد نیز به ما می‌گویند که چه باید بکنیم. مثلاً قواعد راهنمایی و رانندگی به ما می‌گویند که چگونه باید خودروهای خود را برانیم و قوانین اخلاقی به ما می‌گویند چگونه باید رفتار کنیم. پس اگر چیزی به نام قواعد معناشناختی (سمانتیکی) وجود داشته باشد حتماً به ما می‌گویند چگونه باید حرف بزنیم.

طبق بند فوق، قواعد سمانتیکی، هم سازندهٔ معنای کلمات هستند و هم دستوردهنده و تجویزی (prescriptive)؛ قواعد سمانتیکی سازندهٔ معنا هستند، زیرا اصلاً برای آن‌ها چنین کارکردی فرض شده است و اگر چنین نبود از ابتدا از بحث معناداری کنار گذاشته می‌شدند. همچنین این قواعد باید تجویزی باشند، زیرا در غیر این صورت نمی‌توانند بایدها را به بحث سمانتیک وارد کنند.

اما استدلال مخالفان هنجاری‌بودن چنین است که این دو قید کاملاً در جهت مخالف هم هستند (Gluer and Pagin, 1999: 214)، زیرا یک قاعده، زمانی تجویزی است که به ما بگوید چگونه باید عمل کنیم. مثلاً قاعدهٔ مربوط به کاربرد «اسب» باید چنین باشد: «اسب» زمانی به درستی به کار رفته است که به اسب‌ها اشاره کند، اما هیچ اجباری وجود ندارد که کاربر، «اسب» را فقط برای اشاره به اسب‌ها استفاده کند؛ قواعد نمی‌توانند محدودکننده

کاربر زبان باشند. به تعبیر دیگر، باید مستلزم توانستن است، پس نتوانستن مستلزم نباید است. اما چون هیچ نتوانستن و محدودیتی در کار نیست، نباید هم بی‌معناست. ممکن است بتوان با ضعیف‌ترکردن قاعده‌درستی، استدلال مخالفان را دفع کرد. قاعده‌درستی، قاعده‌ای دوطرفه است؛

S به‌درستی کلمه e را در مورد شیء o استفاده می‌کند اگر و تنها اگر o دارای ویژگی f باشد.

با تبدیل دوشروطی به شرط می‌توان به قاعده زیر رسید:

S به‌درستی کلمه اسب را در مورد اسب‌ها استفاده می‌کند اگر یگانه شیء مورد اشاره s، اسب باشد.

این قاعده ضعیف‌تر، هنجارمندی را توجیه می‌کند چون اشاره درست به اسب‌ها را منحصر به استفاده از «اسب» می‌کند و می‌گوید نمی‌توان برای اشاره به اسب‌ها از کلمه دیگری استفاده کرد. پس کاربر باید فقط از این کلمه استفاده کند، اما این قاعده، دیگر نمی‌تواند سازنده معنای «اسب» باشد، زیرا در واقع چنین است:

اگر شیء o، اسب باشد آن‌گاه s باید «اسب» را برای اشاره به o به کار ببرد.

اما ممکن است کاربر زبان، «اسب» را در موارد متعدد دیگری به کار ببرد در حالی که به هیچ شیئی که اسب باشد اشاره نکند. مثلاً ممکن است قصد شوخی یا دروغ داشته باشد. در چنین مواردی کاربر قاعده ضعیف‌تر را نقض نکرده است، اما در همان حال از «اسب» نیز در معنای اسب استفاده نکرده است. به این ترتیب، نمی‌توان این قاعده را سازنده معنای «اسب» دانست. به علاوه نمی‌توان گفت کسی که قصد توهین به مخاطب خود را دارد باید به او صفت اسب نسبت دهد در حالی که «اسب» باید فقط برای اشاره به اسب‌ها استفاده شود! این موارد در تضاد با هم قرار دارند. به این ترتیب بهترین گزینه کنارگذاشتن این فرض است که قواعد سازنده معنا سبب هنجاری بودن معنا هستند.

۲.۴ توسل به نظم حاکم بر استفاده از کلمات، در رد هنجاری بودن معنا

در رد هنجاری بودن معناداری گاهی چنین استدلال شده است که هنجارهای بیان‌شده درباره معناداری نه سازنده معنای کلمات هستند و نه هیچ نقش اساسی دیگری در معناداری ایفا می‌کنند، زیرا می‌توان کلیه رفتارهای زبانی (linguistic behavior) را بدون توسل به این هنجارها توضیح داد. در این خط فکری، وجود هنجارهای زبانی انکار

نمی‌شود، اما ادعا این است که بدون آن‌ها نیز می‌توان به‌خوبی از عهده توضیح معناداری برآمد (Bilgrami, 1993: 129).

گام اول این استدلال چنین است که اگر معناداری امری هنجاری بود آن‌گاه باید هنجارهای مربوط به آن، از نظر فلسفی اولویت و منزلت زیادی داشتند، یعنی هنجارهایی که باید آن‌ها را هنجارهای ذاتی (intrinsic norms) نامید. به زبان ساده‌تر، هنجارهای مورد نظر باید از عناصر اصلی در ساخته شدن معنا باشند. پس، معناداری هنجاری خواهد بود اگر یگانه راه ممکن در تحلیل و بررسی معنا از طریق هنجارهای معناداری میسر باشد.

اما حتی اگر یکی از هنجارهای مربوط به معناداری چنین باشد که «اگر می‌خواهید گفتار شما قابل فهم باشد، آن‌گاه باید کلمات را به شیوه استاندارد بیان شده در معنای آن‌ها به کار ببرید»، باز هم چنین هنجاری شأن فلسفی و معناشناختی بالایی ندارد (ibid: 136-137). چنین نظری این پرسش را پیش می‌کشد که چگونه باید هنجارهایی که شأن بالای معناشناختی دارند و سازنده معنا هستند را از هنجارهای معمولی تشخیص داد. معمولاً برای تشخیص هنجارهای معمولی چنین آزمونی پیشنهاد می‌شود:

اگر هنجاری را بتوان از نظم رفتاری افراد (regularities in an individual behavior) استخراج کرد آن‌گاه دارای شأن بالای فلسفی و معناشناختی نیست. یک هنجار اصیل باید دارای استقلال باشد (ibid: 129-130).

استفاده از این آزمون ما را به این نتیجه می‌رساند که معنای کلمات از هنجارهای مرتبط با معناداری ساخته نمی‌شود. در واقع قراردادهای اجتماعی هستند که برخی هنجارها را بر رفتار کاربران زبان تحمیل می‌کنند، اما زبان‌شناسان نباید این هنجارها را به معنای کلمات، که مستقل از این قراردادهای اجتماعی است، تعمیم دهند. معنای کلمات را می‌توان به طرق دیگر نیز توضیح داد، مثلاً همان‌طور که ویتگنشتاین می‌گوید معنای کلمات همان الگوی کاربرد کلمات است. مفهوم الگوی کاربرد مستقل از هنجارمندی آن بوده و از الگوی کاربرد لزوماً باید یا هنجار استخراج نمی‌شود. یکی از راه‌های توضیح معناداری از طریق الگوی کاربرد کلمات و بدون توسل به هنجارها، نظریه‌های قابلیت معناداری (dispositional theories of meaning) است که طبق آن‌ها الگوی کاربرد کلمات سبب ایجاد قابلیت‌ها و استعدادهایی در کاربر زبان می‌شود (و نه این‌که سبب ایجاد هنجار و باید شود) تا کلمات را به شیوه صحیح به کار ببرد. بدین

ترتیب از الگوی کاربرد هیچ هنجاری نتیجه نشده و فرضیه هنجارمندی معنا نادرست خواهد بود.

۵. موافقان هنجارمندی معناداری

در این قسمت به بررسی سه استدلال مهم که به نفع هنجاری بودن معنا ارائه شده‌اند می‌پردازیم. استدلال اول را بوقوسیان طرح کرده و در آن از تز درستی گفتار استفاده می‌کند، استدلال دوم را ایتکونن (toivo immanuel Itkonen) بر اساس دانش عمومی (common knowledge) ارائه کرده است، و سومی نیز استدلالی است که بر وجود خطا و اشتباه در گفتار متکی است.

۱.۵ استدلال بر اساس تز درستی به نفع هنجارمندی معنا

بسیاری از فیلسوفان از این ایده که عبارات زبانی دارای «شرایط درستی» (correctness condition) برای کاربردشان هستند به این نتیجه می‌رسند که معناداری امری هنجاری است. یکی از قرائت‌های کلاسیک این استدلال توسط پل بوقوسیان به این شکل طرح شده است: فرض کنیم «سبز» به معنای سبز باشد؛ بلافاصله می‌توان از این فرض این نتیجه را گرفت که «سبز» به درستی فقط در مورد اشیای سبز به کار می‌رود و نه اشیای غیر سبز. در واقع به صرف بیان این که کلمه‌ای به چه معناست، مجموعه‌ای از هنجارها در مورد رفتارهای زبانی درست نتیجه می‌شود؛ یعنی کدام کاربردهای «سبز» در مورد برخی اشیای معین درست است و در مورد برخی دیگر نادرست. به این ترتیب هنجاری بودن معنا، چیزی نیست جز نام تازه‌ای برای این موضوع که عبارات تعیین‌کننده معنای کلمات، در همان حال، شرایط کاربرد صحیح کلمات را نیز در خود دارند (Boghossian, 1989: 513).

استدلال فوق را می‌توان به شیوه دقیق‌تری نیز بیان کرد:

مقدمه ۱: به ازای هر کاربر s، عبارت e، معنی m و شیء o: اگر e به معنای m باشد، آن‌گاه s، e را به درستی در مورد o به کار می‌برد اگر و تنها اگر o، مصداق معنای m باشد.

مقدمه ۲: به ازای هر کاربر s، عبارت e و شیء o: s، e را به درستی در مورد o به کار می‌برد اگر و تنها اگر s باید e را در مورد o به کار ببرد.

نتیجه: به ازای هر کاربر s، عبارت e و شیء o: اگر e به معنای m است آن‌گاه s باید e را در مورد o به کار ببرد اگر و تنها اگر o، m باشد (Glock, 2005: 228-230).

از نظر صورت منطقی این استدلال هیچ مشکلی ندارد؛ مقدمه اول می‌گوید که عبارات بامعنا دارای شرط درستی هستند. مقدمه دوم می‌گوید که به کار بردن صحیح یک عبارت به چه معناست. نتیجه هم می‌گوید که معناداری امری هنجاری است.

اما چگونه می‌توان این استدلال را نقد کرد؟ به نظر می‌آید اشکال، اگر اشکالی در کار باشد، در مقدمات است زیرا نتیجه طی استدلالی منطقی حاصل شده است. مقدمه اول بدیهی‌تر از آن است که بتوان به آن ایرادی گرفت، اما مقدمه دوم را که ایده هنجارمندی را به شرط درستی گره می‌زند می‌توان به چالش کشید به این ترتیب که مفهوم کاربرد صحیح (شرط درستی) بسیار به مفهوم صدق در سمانتیک‌هایی شباهت دارد که نظریه‌های غیر فروکاهشی در باب صدق را پذیرفته‌اند. در چنین سمانتیکی، زمانی حمل e به o درست است که گزاره «m, o است» صادق باشد؛ یعنی حمل درست و کاربرد صحیح زمانی رخ می‌دهد که گزاره صادقی به دست آید. مفهوم صدق در چنین نظام‌های سمانتیکی بسیار قوی و غنی بوده و می‌تواند در نظام اشیا و اعیان دسته‌های متفاوتی را به وجود آورد. به عبارت دیگر، مفهوم صدق نقش طبقه‌بندی اشیا (classificatory role) را بر عهده دارد. این مفهوم، اشیای جهان را به دو دسته تقسیم می‌کند: آن‌هایی که می‌توان عبارت e را به آن‌ها اسناد داد و آن‌هایی که نمی‌توان؛ و فقط یکی از این اسنادها «کاربرد صحیح» عبارت e است. پس کاربر زبان باید فقط از این کاربردهای صحیح استفاده کند.

همان‌طور که در بند قبل دیده می‌شود، مفهوم هنجاری یا «باید» بر پایه و ستون دسته‌بندی اشیا بنا شده است و این دسته‌بندی حداقل از دو جهت قابل تردید است؛ اول این‌که طبقه‌بندی و دسته‌بندی اشیای جهان، آن هم به کمک ابزار مفهومی صدق، امری بسیار مبهم و غیر دقیق است. ابهام از این نکته برمی‌خیزد که در بسیاری موارد طبقه‌بندی دقیقی از اشیا وجود ندارد؛ مثلاً برخی حیوانات تخم‌گذارند، اما در دسته پرنندگان قرار نمی‌گیرند. همچنین فعالیت‌های روزمره زبانی ما نیز در فضایی صورت می‌گیرد که اکثر مرزبندی‌ها روشن نیست. دوم این‌که تحلیل مفهومی (conceptual analysis) طبقه‌بندی، روشن می‌کند که به صرف جداسازی طبقه‌ها، هیچ هنجاری به وجود نمی‌آید و هنجارمندی امری مضاعفی است که به طبقه‌بندی اشیا یا کاربرد صحیح متناسب با این طبقه‌بندی افزوده شده است.

آنچه به نظر می‌رسد باید به استدلال فوق اضافه شود آن است که «کاربران زبان باید کلمات را به شیوه صحیح به کار ببرند». این مقدمه اضافی، امری سمانتیکی نیست، زیرا

علت آن می‌تواند این باشد که بدون رعایت این مقدمه، تضمینی برای ارتباط موفق بین کاربران نخواهد بود. بدین ترتیب هنجارمندی که مورد نظر بوقوسیان است از نوع غیر سمانتیکی خواهد بود که نسبتی با معناداری ندارد.^۸

۲.۵ استدلال بر اساس دانش عمومی به نفع هنجارمندی معنا

برخی فیلسوفان معتقدند که زبان و فعالیت زبانی اساساً امری هنجاری است و به تبع آن معناداری نیز هنجاری خواهد بود. استدلال کلی به شکل زیر است:

مقدمه ۱: دانش عمومی یکی از ارکان سازنده معناست.

مقدمه ۲: دانش عمومی هنجاری است.

نتیجه: معناداری هنجاری است.

ابتدا باید فرض کنیم استدلال فوق از نظر منطق صوری معتبر است. منظور از دانش عمومی (یا اطلاعات عمومی)، اطلاعاتی است که تقریباً همه افراد جامعه از آن مطلع هستند و شامل شاخه‌های گوناگونی از علوم نظری و عملی است. در سنجش دانش عمومی، سطح هوش افراد مهم نیست و حتی شامل اطلاعات نادرست، شایعه‌ها، و خرافات نیز هست.^۹ بر همین اساس بسیاری از فیلسوفان مقدمه اول را مقدمه‌ای قوی نمی‌دانند.^{۱۰}

اما چگونه باید مقدمه دوم را بپذیریم؟ مثال زیر حالتی را توصیف می‌کند که طرفداران استدلال فوق در نظر دارند: فرض کنید من می‌خواهم چکی را در بانک نقد کنم. پس من به گزاره « $P =$ من می‌خواهم چکی را نقد کنم» دانش دارم یا به عبارت دیگر «می‌دانم که P ». همچنین متصدی بانک نیز به این دانش من آگاهی دارد، یعنی «متصدی بانک می‌داند که P ». اما این دانش در این سطح متوقف نمی‌شود، زیرا «من در، سطح دومی، می‌دانم که متصدی بانک می‌داند که P ». همچنین در سطح سوم من می‌دانم که متصدی بانک می‌داند که من می‌دانم که P ». حال این سه سطح دانش در بیش تر تعاملات و مراودات انسان‌ها وجود دارد، یعنی عامل انسانی a دارای سه سطح دانش زیر در اکثر تعاملات است:

سطح ۱: a می‌داند که P .

سطح ۲: a می‌داند که b می‌داند که P ($b =$ برای مثال متصدی بانک).

سطح ۳: a می‌داند که b می‌داند که a می‌داند که P .

اما هر سه سطح فوق در یک وضعیت قرار ندارند. در سطح دوم و سوم در واقع a حق دارد که انتظار داشته باشد (entitled to expect) که b دارای دانش خاصی باشد. مثلاً در مثال فوق، a که قصد نقدکردن چکی را دارد، انتظار دارد که متصدی بانک به وظیفه خود

آگاه و توانا باشد و بتواند سطح دوم و سوم دانش را تأمین کند. این مفهوم «محق‌بودن» در مراودات اجتماعی نشان می‌دهد که دانش عمومی صرفاً توصیفی نبوده و دارای وجه هنجاری نیز هست (Itkonen, 2008: 288).

بدین ترتیب ادعای این استدلال چنین است که اگر دانش مشترک و عمومی دارای سطوح متفاوت باشد آن‌گاه همهٔ افرادی که در این دانش سهیم هستند حق دارند انتظار داشته باشند که دیگران نیز به این دانش واقف باشند. از آنجایی که این دانش عمومی از طریق جملات معنادار منتقل شده و از ارکان سازندهٔ معنای جملات و کلمات مورد استفادهٔ کاربران زبان و افراد جامعه است، بنابراین معناداری نیز امری هنجاری خواهد بود.

اما اشکال این استدلال این است که در آن سعی می‌شود از یک آگاهی یا وقوف به امری مشترک، پلی به «حق» یا «تکلیف» معینی زده شود. اگر آن‌چه میان افراد جامعه مشترک است نوعی سیستم اخلاقی یا مجموعه‌ای از تکالیف بود آن‌گاه امکان استنتاج برخی هنجارهای خاص ممکن می‌شد، اما این که انتظار داشته باشیم از «آگاهی و دانش» به «باید» برسیم ما را درگیر مسئله‌ای قدیمی در فلسفه، یعنی مسئلهٔ هست و باید می‌کند و فرض درست‌دانستن آن پای بسیاری از مباحث و پیش‌فرض‌های اخلاقی را به میان خواهد کشید. به نظر می‌رسد این اشکال از زمانی به وجود آمده است که لوئیس مفهوم محق‌بودن یا انتظارداشتن (expectation) را در بحث‌های خود دربارهٔ دانش عمومی به کار برد (Lewis, 2002: 78). مفهوم انتظارداشتن را می‌توان به دو معنا فهمید: ۱. باوردداشتن (تا حدی زیاد اما نه در حد یقین) که تعبیری معرفت‌شناسانه است، مانند زمانی که انتظار داریم حادثه‌ای رخ دهد؛ ۲. محق و متوقع بودن که مفهومی هنجاری دارد. به نظر می‌رسد آن‌چه در دانش عمومی برقرار است تعبیر (۱) باشد و توجه نکردن به تمایز فوق سبب شده است که دانش عمومی، سیستمی هنجاری تلقی شود. عقل سلیم نمی‌پذیرد که برداشت‌های افراد جامعه از رفتار یک‌دیگر هنجاری باشد و آن‌چه به واقع برقرار است همان مفهوم باوردداشتن اما نه در حد یقین در مراودات اجتماعی است. پس زبان و معنای جملات که محمل این ارتباطات عمومی است نیز نمی‌تواند بنا به استدلال فوق هنجاری دانسته شود.

۳.۵ استدلال بر اساس مسئلهٔ خطا به نفع هنجارمندی معنا

یکی از استدلال‌های رایج در دفاع از هنجاری‌بودن معناداری بر این مشاهده استوار است که اکثر کاربران در استفاده و فهم عبارات معنادار دچار اشتباهات سمانتیکی می‌شوند.^{۱۱} در

تشریح این استدلال می‌توان از این مثال استفاده کرد: زهرا و علی دو کاربر فارسی هستند. علی که هوس خوردن پرتقال کرده است به زهرا می‌گوید: «آیا ممکن است سیبی به من بدهی؟». طبیعی است که در چنین وضعیتی گفته شود که علی دچار خطای زبانی شده است و از کلمه سیب به اشتباه به جای کلمه پرتقال استفاده کرده است، زیرا «سیب» به معنای سیب است و نه پرتقال. به چنین اشتباهات زبانی که در آن‌ها کلمه‌ای در جایی مورد استفاده قرار می‌گیرد که تطابقی با معنایش ندارد، اشتباهات سمانتیکی (semantic mistakes) گفته می‌شود.^{۱۲} پس می‌توان دو رابطه زیر را از آن‌چه در بالا آمد تشخیص داد:

- رابطه کاربرد یک کلمه مطابق معنایش یا کاربرد صحیح آن کلمه.

- رابطه کاربرد یک کلمه متضاد معنایش یا کاربرد ناصحیح آن کلمه.

یعنی اگر به صورت خلاف واقع، علی از «سیب» برای اشاره به سیب‌ها استفاده کرده بود، آن‌گاه کاربرد او از این کلمه صحیح بوده و مطابق با معنایش می‌بود. اما حالت دومی را در نظر بگیرید که در آن علی باز هم میل به خوردن پرتقال دارد و به زهرا می‌گوید: «آیا ممکن است سیبی به من بدهی؟»، ولی این بار علی دچار اشتباه سمانتیکی نمی‌شود. در این حالت دوم باید بگوییم «سیب» معنای دیگری داشته و مثلاً به معنای پرتقال بوده است. پس اگر بخواهیم از این ملاحظات، گزاره‌ای را بیرون بکشیم که بتوان برای مقدمه استدلالی از آن استفاده کرد به گزاره زیر می‌رسیم:

مقدمه ۱: اشتباه سمانتیکی زمانی رخ می‌دهد که عبارتی مطابق معنایش، در زبانی مشخص، استفاده نشود.

اکنون به حالت اول داستان برگردیم و در ادامه فرض کنیم که زهرا به علی آن‌چه در ظاهر گفته بود، یعنی سیبی را بدهد و علی با ناراحتی به ظرف پرتقال‌ها اشاره کند و بگوید «من از این‌ها می‌خواستم!» در این وضعیت، کاملاً طبیعی است که زهرا به او بگوید «اما تو چیز دیگری گفتی!» یا «اشتباه می‌کنی چون گفتم سیب می‌خواهی» یا حتی «اشتباه از تو است و نه من!» و به این ترتیب به او متذکر شود که نحوه استفاده از کلمات اشتباه بوده و باید از «پرتقال» به جای «سیب» استفاده می‌کرده است.

علی اگر قصد داشته که ارتباط موفق با مخاطب خود برقرار کند باید از «پرتقال» استفاده می‌کرد؛ یعنی معقول و درست این بود که چنین می‌کرد. اشتباهات سمانتیکی در ارتباطات رخ می‌دهند در حالی که نباید رخ دهند. همیشه از کاربران زبان انتظار می‌رود از کلمات به‌درستی استفاده کنند. یعنی در زبان همیشه درخواستی به شکل زیر از کاربران وجود دارد:

مقدمه ۲: از کاربران زبان خواسته می‌شود تا دچار اشتباه سمانتیکی نشوند. بر اساس آنچه در بخش‌های ابتدایی مقاله درباره جملاتی که معنای کلمات را بیان می‌کنند آمد، می‌توانیم بگوییم میان «درخواست» و «باید» رابطه‌ای به شکل زیر وجود دارد:

مقدمه ۳: کاربران زبان نباید (هنجار از نوع درخواست) دچار اشتباه سمانتیکی شوند. حال می‌توان نتایج زیر را از مقدمات فوق به دست آورد:

نتیجه ۱: به ازای هر عبارت e، معنای m و شرایط c: اگر e به معنای m در شرایط c باشد، آن‌گاه از کاربر زبان درخواست می‌شود تا از e مطابق معنایش (یعنی m) در شرایط c استفاده کند.

نتیجه ۲: به ازای هر عبارت e، معنای m و شرایط c: اگر در زبان چنین درخواستی از کاربر زبان شده باشد که از e مطابق معنایش (یعنی m) در شرایط c استفاده کند، آن‌گاه جملاتی مانند «e به معنای m در شرایط c است» بیان‌گر «باید» از نوع درخواست است.

نتیجه ۳: به ازای هر عبارت e، معنای m و شرایط c: اگر e به معنای m در c باشد آن‌گاه جملاتی مانند «e به معنای m در c است» بیان‌گر «باید» از نوع درخواست هستند.

نتیجه‌های دوم و سوم همان مفهوم فرضیه هنجارمندی را دارند. بدین ترتیب به نظر می‌رسد که فرضیه هنجارمندی معناداری بر پایه اشتباهات سمانتیکی، موجه و مستدل است. نقد اصلی که به استدلال فوق وارد است با دقت و بررسی مفهوم «اشتباه سمانتیکی» پیش می‌رود، همان طوری که مفهوم پایه این استدلال هم «اشتباه سمانتیکی» است. برای رد هنجاری بودن معنا که در این استدلال ادعا می‌شود، ابتدا باید بررسی کرد منظور از «اشتباه» چیست و آیا به‌راستی مفهوم «اشتباه» که در این استدلال مطرح می‌شود از نوع سمانتیکی است یا خیر.

می‌توان لیستی طولانی از انواع اشتباهاتی که گوینده زبان در بیان جمله‌ای ممکن است مرتکب شود تهیه کرد، مثلاً اشتباه می‌تواند زیبایی‌شناختی یا اخلاقی بوده یا ممکن است برخی قراردادهای اجتماعی را نقض کند (مانند قول‌دادن که حاوی فعل گفتاری خاصی است و قراردادهای اجتماعی خاصی در مورد آن وجود دارد). اما اشتباهی که در این استدلال مطرح می‌شود زمانی است که برخی قوانین حاصل از نحوه تشکیل معنای کلمات نقض شود. اکنون در مقام نقد باید نشان دهیم که آنچه به عنوان «اشتباه» در این استدلال معرفی شده از نوع نقض قوانین معنایی نیست و بلکه از شکل دیگری است.

استدلال به نفع هنجاری بودن معنا بر اساس امکان اشتباه و خطا، جمله شرطی زیر را مفروض می‌داند:

اگر فردی از «سیب» به معنای پرتقال استفاده کند آن‌گاه دچار خطای سمانتیکی شده است. آن‌چه در این جمله مخفی است اشاره به زبان عمومی فارسی است، یعنی، اگر فردی در زبان رایج و عمومی فارسی از «سیب» به معنای پرتقال استفاده کند آن‌گاه دچار خطای سمانتیکی شده است.

اهمیت ذکر زبان عمومی فارسی در این است که، بر اساس مشاهدات، اگر فردی دچار اشتباه سمانتیکی شود، دیگران اشتباه او را تصحیح کرده و از او درخواست می‌کنند تا از عبارت صحیح استفاده کند. موارد روشن‌تر و شدیدتر این حالت در هنگام آموختن زبان یا در کلاس‌های آموزش زبان رخ می‌دهد. نکته مهم اول این است که از این فعالیت کاربران در اصلاح گفتار فرد خطاکار، هیچ باید و هنجار سمانتیکی نتیجه نمی‌شود؛ یعنی اگرچه ممکن است فرد خطاکار در نهایت گفتار خود را تصحیح کند، از این تصحیح نمی‌توان لزوماً نتیجه گرفت که او به درک درستی از معنای کلمات رسیده است و از این به بعد متعهد می‌شود از کلمات به‌درستی استفاده کند. چه بسیار روی می‌دهد که وقتی به فردی در مورد اشتباه در گفتار و کلامش یادآوری می‌شود، او بدون این‌که به فهم درست برسد و صرفاً برای رهایی از فشاری که به او وارد آمده یا حفظ منافع خود، گفتار صحیح را تکرار می‌کند. باید و هنجاری که او در این حالت احساس می‌کند سمانتیکی نیست و منشأ دیگری دارد؛ یعنی از این‌که فردی به علت فشارهای اجتماعی رفتاری را انجام می‌دهد صرفاً می‌توان نتیجه گرفت هنجاری اجتماعی وجود دارد و نه نوع دیگری از هنجار مثلاً هنجاری سمانتیکی.

نکته مهم دوم این است که گاهی ممکن است فردی دچار اشتباه سمانتیکی شود، اما دیگران به او تذکر ندهند. مثلاً دیگران رعایت سن و سال گوینده را کرده و احترام او را نگه دارند. یعنی حتی گاهی عمل درست و صحیح آن است که به فرد خطاکار تذکر داده نشود.^{۱۳} بدین ترتیب:

موارد و شرایطی وجود دارد که «نباید» به کاربر زبان تذکر داد که دچار اشتباه سمانتیکی شده است.

این مشاهدات نشان می‌دهد وجه هنجاری زبان از قسمت «منظورشناسی» (pragmatics) آن حاصل می‌شود نه از قسمت سمانتیکی آن. مقدمه ۲ و ۳ بدین ترتیب مخدوش هستند.

یعنی مواردی وجود دارد که از کاربر زبان خواسته نمی‌شود کلمات را مطابق معنایشان استفاده کند، زیرا این درخواست نه از مطابقت یک کلمه با معنایش، بلکه از هنجارهای اجتماعی نتیجه می‌شود که در همه جا و همه وضعیت‌ها یکسان نیست.

بدین ترتیب اگر معیارهای شناسایی خطای سمانتیکی در گفتار کاربران زبان، حضور دیگر کاربران و به وجود آمدن این درخواست در آن‌ها باشد که باید اشتباه سمانتیکی را تذکر داده یا از بروز آن جلوگیری کنند آن‌گاه این درخواست از معنای غیر قابل رؤیت زبان، یعنی معنایی که صرفاً در متنی خاص ظهور می‌کند، و از خصوصیات بافتی (context) آن حاصل شده است و نه ویژگی‌های سمانتیکی آن. در واقع به صرف تشخیص خطا هیچ هنجاری ایجاد نمی‌شود و باید و نباید از نقطه‌ای ظهور می‌کند که خواستی برای اصلاح وجود داشته باشد و این خواستن امری اجتماعی است و نه سمانتیکی. اگر دانش‌آموزی دچار «اشتباه سمانتیکی» شود، معلم باید خطای او را اصلاح کند ولی اگر مدیری در مقابل کارمندانش دچار خطای سمانتیکی شد، کارمندان نباید خطای او را اصلاح کنند (زیرا شغل خود را از دست می‌دهند). ریشه این باید و نبایدها در هرچه باشد، مثلاً قراردادهای اجتماعی یا اخلاقی، در سمانتیک و نحوه تکوین و تحقق معنای کلمات نیست.

۶. نتیجه‌گیری

همان گونه که در قبل آمد، استدلال‌های متنوعی هم به نفع هنجارمندی معنا و هم علیه آن وجود دارد. همچنین این استدلال‌ها بدون پاسخ نیست و انتقاداتی علیه همه آن‌ها وجود دارد. مهم‌ترین دلیل برای هنجاری بودن معنا آن است که معنای هر کلمه قواعدی را بیان می‌کند که کاربر زبان ملزم به رعایت آن‌هاست. و مهم‌ترین دلیل علیه هنجارمندی معنا آن است که هنجارهای زبانی، بخشی از جنبه اجتماعی زبان هستند و نه جنبه معناداری کلمات. در ادبیات کنونی، وزن استدلالی و شهرت طرفداران هنجاری بودن بیش‌تر است و کاربران زبان نیز در هنگام آموزش زبان، تأثیر این هنجارها را درک می‌کنند. اما اگر بتوان جنبه سمانتیکی زبان را از اجتماعی بودن آن جدا کرد آن‌گاه استدلال مخالفان هنجاری بودن قوی‌تر به نظر می‌رسد. نکته مهمی که از این بحث نتیجه می‌شود آن است که اگر آنچه به کلمات معنا می‌دهد ماهیت هنجاری داشته باشد آن‌گاه معناداری نیز لزوماً هنجاری خواهد بود، اما اگر معنای کلمات از اموری غیر هنجاری مانند برخی استعدادهای زبانی، حاصل آید

آن‌گاه ممکن است بتوان دستوری بودن قواعد زبان را امری جدا به حساب آورد که به زبان اضافه شده است. بنابراین پاسخ این مسئله به پژوهش درباره بنیان‌های معناداری گره خورده است. همچنین کاملاً ممکن است روشن شود معنای کلمات از طرق گوناگون تولید و معین می‌شود، به نحوی که برخی از آن‌ها به معنا جنبه هنجاری می‌دهند و برخی دیگر معنای کلمات را به صورت توصیفی بیان می‌کنند.

پی‌نوشت

1. 'For a Large Class of Cases-Though not for all-in Which we Employ the Word 'Meaning' it can be Defined Thus: The Meaning of a Word is its Use in the Language' (Wittgenstein, 1953: 43).
۲. صفت مشترک دیگری را نیز می‌توان تشخیص داد؛ باید‌های هنجاری از نظر انتولوژیکی وابسته به وجود انسان‌ها هستند، یعنی بدون وجود فاعل شناسا، هویت انتولوژیک ندارند.
۳. این نظریه در کتاب *Speech Acts, An Essay in the Philosophy of Language* به تفصیل بیان شده است (Searle, John R. 1969).
۴. یکی از معدود موارد عمومی که به این مسئله پرداخته است مدخلی جدید در *stanford encyclopedia of philosophy* است که تحت نام زیر قابل دسترسی است:
Gluer and Wikforss (2009). 'The Normativity of Meaning and Content', Edwars N. Zalta (ed.).
۵. منظور بحثی است که فرگه درباره ارزش آگاهی بخشی گزاره‌های این‌همانی، مانند $a=b$ یا نویسنده گلستان همان نویسنده بوستان است، دارد، خصوصاً وقتی a و b هم مصداق باشند.
۶. مانند نظریه‌هایی که درباره مدلول و معنای اسامی خاص مطرح شده است.
۷. مانند Hattiangadi, 2006; Gluer and Wikforss, 2008; Gibbard, 1994; Miller, 2002.
۸. به تازگی از سوی برخی طرف‌داران هنجارمندی معنا، تلاش شده است تا نشان داده شود حتی مخالفان هنجارمندی هم به نوعی مفهوم باید در مفهوم کاربرد صحیح معتقد هستند (Whiting, 2009: 537-540). به نظر می‌رسد این تلاش هم بنا به توضیحات فوق به نتیجه نرسد.
۹. مغالطه توسل به عوام *argumentum ad populum* یا *appeal to the people* یا *appeal to belief* نیز بر اساس همین دانش عمومی شکل می‌گیرد. در رد این مغالطه گفته می‌شود که از این‌که عده زیادی از مردم به چیزی باور دارند نمی‌توان درستی آن را مستقیماً نتیجه گرفت.
۱۰. مانند، Millikan, 2006. توضیح این‌که، فرض کنیم خرافه‌ای میان مردم رایج باشد که علت بیماری صرع، حضور سگی در نزدیکی بیمار است. اما با رشد علم پزشکی این خرافه رد شده

- و بار معنایی آن بر معنای «صرع» نیز از بین می‌رود. بر این اساس دانش عمومی رکنی قوی در میان دیگر ارکان سازنده معنا نیست.
۱۱. برخی از معروف‌ترین افرادی که چنین استدلالی داشته‌اند عبارت‌اند از Winch, 1963; Kripke, 1982; Miller, 2002.
- این نوع استدلال مقبولیت بالایی در بین فیلسوفان و زبان‌شناسان دارد هرچند از انتقاد نیز به‌دور نیست.
۱۲. این اشتباهات شامل اشتباه در کاربرد مانند اشتباهات لپی، و هم باورهای غلط درباره معنای یک کلمه می‌شود (Miller, 2004: 16).
۱۳. فرض اصلی چنین است که اصلاً هنجاری به نام هنجار سمانتیکی وجود ندارد، بنابراین تعارضی نیز نیست و هر آنچه دیده می‌شود حاصل هنجارهای اخلاقی است.

منابع

- Bilgrami, Akeel (1993). 'Norms and Meaning', In Ralph Stoecker (ed.), *Reflecting Davidson*, Berlin: De Gruyter.
- Boghossian, Paul A. (1989). 'The Rule-Following Considerations', *Mind*, Vol. 98.
- Gibbard, Allan (1994). 'Meaning and Normativity', *Philosophical Issues*, Vol. 5.
- Glock, Hans-Johann (2005). 'The Normativity of Meaning Made Simple', In *Nimtz and Beckermann* (eds.).
- Glüer, Kathrin and P. Pagin (1999). 'Rules of Meaning and Practical Reasoning', *Synthese*, Vol. 117.
- Glüer, Kathrin and Wikforss, Åsa M. (2008). 'Against Normativity Again, Reply to Whiting', In *The Aim of Belief*, T. Chan (ed.), Oxford: OUP.
- Hattiangadi, Anandi (2006). 'Is Meaning Normative?', *Mind & Language*, Vol. 21.
- Itkonen, Esa (2008). 'The Central Role of Normativity in Language', In Jordan Zlatev, Timothy P. Racine, Chris Sinha, and Esa Itkonen (eds.), *The Shared Mind*, Vol. 12 of *Converging Evidence in Language and Communication Research*, Amsterdam: Benjamins.
- Kripke, Saul A. (1982). *Wittgenstein on Rules and Private Language, An Elementary Exposition*, Cambridge: Harvard University Press.
- Lewis, David K. (2002). *Convention, A Philosophical Study*, Oxford: Blackwell.
- Millar, Alan (2002). 'The Normativity of Meaning', In Anthony O'Hear (ed.), *Logic, Thought, and Language*, Vol. 51 of Royal Institute of Philosophy Supplement, Cambridge: Cambridge University Press.
- Millar, Alan (2004). *Understanding People, Normativity and Rationalizing Explanation*, Oxford and New York: Clarendon.

- Millikan, Ruth G. (2006). *Varieties of Meaning, The 2002 Jean Nicod lectures*, London: Bradford Books.
- Schulte, Peter (2009). 'Moral and Rational 'Oughts', The Distinction Between 'Demanding' and 'Recommending' Normativity', In Dora Achourioti, Edgar Andrade, and Marc Staudacher (eds.), *Proceedings for the Graduate Philosophy Conference Onnormativity*, No. X-2009-02 in ILLC Publications, Amsterdam.
- Searle, John R. (1969). *Speech Acts, An Essay in the Philosophy of Language*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Whiting, Daniel (2009). 'Is Meaning Fraught With', *Pacific Philosophical Quarterly*, Vol. 90.
- Wikforss, Åsa M. (2001). 'Semantic Normativity', *Philosophical Studies*, Vol. 102.
- Winch, Peter (1963). *The Idea of a Social Science and its Relation to Philosophy*, London: Routledge and Kegan Paul.
- Wittgenstein, Ludwig (1953). *Philosophical Investigations*, G. E. M. Anscombe and R. Rhees (eds.), Trans. G. E. M. Anscombe, Oxford: Blackwell.